بررسی سندی و متنی روایت « كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى النَّبِيّ (ص) بِالسُّنَّةِ »

چکیده

برخی سخنان رسول اکرم (ص) را اجتهاد آن حضرت می­دانند و برخی سخنان ایشان را وحی می­دانند؛ یکی از دلایل روایی مورد استناد گروه دوم روایت « كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِالسُّنَّةِ، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ » می­باشد. این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی و براساس منابع کتابخانه­ای صورت پذیرفته و به بررسی سندی و دلالی این روایت پرداخته است. هدف از این پژوهش تبیین دلایل قرآنی و روایی وحیانی بودن سنت نبوی در خلال بررسی روایت مذکور می­باشد؛ اما با قرائن درون متنی تقویت می­شود که روایت سخن تابعی بوده و کلام رسول اکرم(ص) نیست. نتایج پژوهش عبارت است از این که سخنان رسول اکرم (ص) اجتهاد شخصی ایشان نبوده و همان گونه که قرآن کریم از جنس کلام وحیانی است، جزئیات و تفاصیل شریعت در قالب سنت و سیره آن حضرت نیز به صورت وحی به ایشان داده شده است. این دریافت­های وحیانی با تعابیری همچون «وحی لیس بقرآن»، «وحی السنه»، «وحی غیر قرآنی»، «وحی غیر متلوّ» در آثار فریقین از آن یاد شده است، ولی تعبیر «وحی بیانی» گویاتر است.

کلید واژه­ها: سنت، وحی بیانی، وحی قرآنی، مصحف امام علی (ع)

مقدمه

روایت « کانَ جِبریل یَنزِلُ علَی رَسُولِ اللهِ(ص) بِالسّنَهِ کمَا یَنزِلُ عَلیهِ بِالقُرآنِ، وَ یُعلِّمَهُ اِیّاهَا کمَا یُعلّمَهُ القُرآنَ» یکی از دلایل روایی مبنی بر وحیانی دانستن سنت پیامبر اکرم(ص) است. بسیاری از دانشمندان علوم قرآن و علوم حدیث، به استناد این روایت، منشأ و مصدر سنت نبوی را وحیانی می­دانند. این روایت نزد اهل سنت صحیح بوده و در برخی از مجامع حدیثی ایشان نقل شده است. ضرورت طرح این بحث از این روست که قرآن کریم کلیات و اصول دین مبین اسلام را مطرح کرده ولی به جزئیات شریعت، مانند اخلاقیات و احکام نپرداخته است. قرآن جزئیات مسائلی مثل: نماز، روزه، حج، جهاد، خمس و زکات از احکام و مسائل دیگری مانند جزئیات قصص انبیاء الهی، موضوعات اخلاقی مثل: عفو و بخشش، انفاق و اخلاص و ... را مطرح نکرده است، اما پیامبر اکرم(ص) خود، آنها را به صورت جزئی، عملی، واضح، با دقت، و در قالب سنت تبیین نموده است. این سوال در میان دانشمندان اسلامی مطرح است که آیا تنها قرآن بر آن حضرت وحی شده، یا غیر از قرآن نیز از جانب خداوند بر آن حضرت(ص) وحی شده است؟ به عبارت دیگر آیا فقط قرآن کریم، از جنس کلام وحیانی است، یا سنت پیامبر اکرم(ص) نیز منشأ و مصدر وحیانی دارد؟ همچنین در میان دانشمندان اهل سنت این مسأله مورد بحث است که آیا سنت پیامبر(ص) از اجتهادات شخصی ایشان سرچشمه گرفته و منشأ وحیانی ندارد؟ یا سنت پیامبر اکرم (ص) منشأ وحیانی داشته و اجتهادات شخصی آن حضرت نیست؟ پاسخ به این سوالات را دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت ذیل روایت فوق و مانند آن مورد بحث و بررسی قرار داده­اند.

روایت فوق از جمله دلایل روایی است که در منابع شیعه و اهل سنت به عنوان مستندات روایی بحث وحی غیر قرآنی نیز مطرح شده است. در این پژوهش، به بررسی این روایت در چند محور می­پردازیم: بررسی مصادر و مآخذ روایت و بررسی سندی آن، بررسی آیات و روایات مشابه و هم معنا با این روایت، شرح واژگان و دلالت معنایی روایت.

در خصوص بحث وحی غیر قرآنی یا همان وحی بیانی کتاب­ها و مقالات متعددی با رویکردهای مختلفی نوشته شده است، که هر یک جنبه و زاویه ای از بحث را مورد توجه قرار داده­اند. به عنوان نمونه:

1. مقاله «وحی قرآنی و وحی بیانی»، احمد عابدی، فصلنامه علمی- پژوهشی اندیشه نوین دینی، شماره سیزدهم، تابستان 1387، صفحات 49-62.
2. مقاله «گستره وحی محمدی در آیات سوره نجم از نگاه مفسران»، علی تمسکی بیدگلی و سید محسن موسوی، پژوهش­های تفسیر تطبیقی، شماره اول، بهار و تابستان 1396، صفحات 201-225.
3. مقاله «تحلیلی بر گستره وحی با تأکید بر آیات 3 و 4 سوره نجم»، سید حسین حسینی کارنامی، فصلنامه الاهیات قرآنی، شماره ششم، بهار و تابستان 1395، صفحات 31-49.
4. مقاله «تأملی بر رابطه بین وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی»، محمد شریفی و فاطمه هدایتی، مجله حدیث و اندیشه، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان 1396، صفحات 41- 64.

اما آنچه به عنوان رویکردی جدید در این مقاله مورد توجه قرار گرفته، پژوهش پیرامون موضوع وحی غیر قرآنی بر محور و مدار بررسی دلالی و مفهومی این روایت و نیز براساس آیات و روایات هم مضمون و مشابه آن می­باشد که در دیگر آثار یافت نمی­شود.

1. بررسی روایت
	1. بررسی متن و مصادر روایت

دارمی در مسند خود روایت را از پیامبراکرم (ص) چنین نقل کرده است: «كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِالسُّنَّةِ، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ» (دارمی، 1421: 1/474، ح 608) این روایت با همین متن در منابع دیگری همچون: الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور (سیوطی، 1404: 2/122)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم (آلوسی، 1415: 9/174)، الاتقان فی علوم القرآن (سیوطی، 1421: 1/167)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری (عسقلانی، بی­تا: 13/291)، تحفه الاحوذی (مبارکفوری، 1410: 7/354)، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد (صالحی دمشقی، بی­تا: 2/256) نیز به نقل از دارمی بازتاب داشته است.

اما همین روایت از پیامبر اکرم (ص) با عباراتی بیشتر در منابع دیگر چنین نقل شده است: «كَانَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسُّنَّةِ كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ، وَيُعَلِّمُهُ إِيَّاهَا كَمَا يُعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ» برخی از منابع و مصادر نقل دوم کتاب­های المراسیل (سجستانی، 1408: 361، ح 536)، السنه (مروزی، 1408: 22، ح 102)، الانابه الکبری (ابن بطه، 1415: 1/ 254، ح 90 و 219 و 220)، شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه (اللالکائی، 1423: 1/93، ح 99) هستند.

2-1. احادیث مشابه و همخوان

در منابع شیعه و اهل سنت، روایات مشابه یا با معنای همخوان این روایت به چشم می­خورد.

1-1-2. منابع شیعه

* پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اوتیت القرآن و مثلیه» (ابن شهرآشوب، 1379: 1/227)
* پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اوتیت القرآن و مثلیه انشد» (مجلسی، 1404: 16/416)

2-1-2. منابع اهل سنت

* پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اوتیت الکتاب و مثله معه» (احمد بن حنبل، 1412: 4/131؛ ترمذی، 1403: 10/13؛ ابن ماجه، 1433: 1/6)
* پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اوتیت القرآن و مثله معه» (دارمی، 1421: 1/40؛ ابی داود، 1410: 2/392)
* پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اوتیت الکتاب و ما یعدله» (طبرانی، 1415: 2/282-283)
	1. بررسی سندی روایت

سند روایتی که دارمی در مسند خود نقل کرده است عبارت است از: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ حَسَّانَ، قَال‏: ... » برخی محققین سند این روایت را ضعیف می­دانند به خاطر ضعفی که در محمد بن کثیر وجود دارد. علمای جرح و تعدیل اهل سنت راجع به محمد بن کثیر آورده­اند: اوزاعی از محمد بن کثیر نقل می­کند که: گفته می­شود رجال این روایت به غیر از محمد بن کثیر از موثقین هستند. حافظ می­گوید: وی صدوق کثیر الغلط است. برخی گمان کرده­اند که وی محمد بن کثیر العبدی البصری و از رجال شیخین است. در صورتی که ایشان الصنعانی ضعیف را با البصری ثقه اشتباه گرفته­اند. در هر صورت گفته می شود رجال آن از موثقین هستند. (ر.ک: ذهبی، 1382: 4/18-19)

ولی این روایت به وی منفرد نیست، همان­گونه که در مصادر دیگر نیز تخریج شده است. سیوطی در الدر المنثور، ج 6، ص 122 و در الاتقان فی علوم القرآن ج 1، ص 167؛ و همچنین آلوسی در تفسیر روح المعانی ج 9 ، ص 174؛ و مبارکفوری در تحفه الاحوذی، ج 7، ص 354؛ به جای محمد بن کثیر روایت را از یحیی بن کثیر و همچنین یحیی بن ابی کثیر از مسند احمد بن حنبل نقل کرده­اند که به نظر می­رسد خطایی در نقل سند روایت از طرف ایشان رخ داده است. اما ابوداود سجستانی در کتاب المراسیل به رقم حدیث 536، و ابن بطه در کتاب الانابه الکبری به رقم حدیث 219 و اللالکائی در شرح اعتقادات اصول السنه به رقم حدیث 99 و المروزی در کتاب السنه خود با رقم حدیث 102 این روایت را، با افزوده­هایی که پیشتر گزارش شد، از طریق عیسی بن یونس از اوزاعی و وی از حسّان بن عطیه نقل کرده­اند.

دارمی این روایت را از محمد بن کثیر نقل کرده است و ملاعلی قاری از بزرگان رجالی اهل سنت در کتاب المرقاه المفاتیح از ایشان یاد می­کند و می­نویسد: این روایت دلیلی از دلایل نبوت و علامتی از علامت­های آن است. همچنین وی می­نویسد: «مرسل التابعی حجه عند الجمهور» روایات مرسلی که از تابعین نقل شده است، نزد اهل سنت حجت است. (قاری، 1422: 9/434)

همچنین ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری می­نویسد: «بیهقی این روایت را به سند صحیح از حسان بن عطیه یکی از تابعان، که از موثقین اهل شام است، نقل کرده است.» و سپس می­نویسد: «و یجمع ذلک کله فی (ما ینطق عن الهوی) (نجم/3)» (ابن حجر، بی­تا: 13/291) مفهوم این سخن آن است که علی­رغم هر اشکالی که بر سند روایت وارد باشد، اما متن این روایت با آیه 3 سوره نجم هم­معنا و هم­مضمون است.

روایت از حسان بن عطیه تابعی نقل شده، پس هر چند روایت مرسله بوده و نزد اهل سنت صحیح می­باشد، اما اشکالی درون متنی در این روایت وجود داشته که مورد غفلت قرار گرفته است؛ این­که به نظر می­رسد این روایت از قول پیامبر اکرم(ص) نیست، چون که اگر گوینده سخن خود رسول اکرم (ص) بود، متن روایت را به صیغه مفرد مخاطب ادا می­کرد و چنین می­شد (کان جبریل ینزل علیَ بالسنه کما ینزل علیَّ بالقرآن) یعنی گوینده سخن شخص رسول اکرم (ص) می­شد.(جبریل بر من برای سنت نازل می­شد، همان­گونه که برای قرآن بر من نازل می­شد.) پس این نظر تقویت می­شود که این روایت قول تابعی بوده و بنابر عقاید شیعه، اجتهادات و نظرات تابعین به دلیل عدم عصمت، حجیت ندارند؛ بنابراین در این مقاله از آن به روایت یاد شده نه حدیث. اما چون این روایت به شکل گسترده­ای مورد استناد دانشمندان اهل سنت، -به خصوص در موضوع وحیانی بودن سنت آن حضرت- قرار گرفته، لازم بود به لحاظ سندی و متنی مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

1. معنا و شرح روایت

مهمترین واژه در روایت «كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِالسُّنَّةِ، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ» واژه «سنت» است.

1-2. تعریف سنت

سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر رسول خدا (ص) که بعد از قرآن کریم، مهمترین منبع شناخت احکام و عقاید اسلامی و استنباط دین مبین اسلام است. (معارف،1383: 5)

در آیه «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُول‏» (نساء/59) خداوند متعال، پس از اطاعت از فرامین خویش، اطاعت از دستورات رسول اکرم (ص) را بر مسلمانان واجب کرده است. اوامر رسول خدا (ص) در سنت ایشان ثبت و ضبط شده است. دلیل شرعی، همان مطلق وحی الهی است، که مشتمل بر وحی متلو و وحی غیر متلو یعنی کتاب و سنت است. (ایوب، 1425: 110)

2-2. جایگاه سنت

جایگاه والای سنت در اسلام، از آیه 44 سوره نحل شناخته می­شود. خداوند حکیم می­فرماید: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» در این آیه خداوند وظیفه سنگین تبیین « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» را بر دوش رسول خدا(ص) قرار داده است. آن حضرت وظیفه خود را به نیکویی انجام داده و در قالب سنت خویش، هر آنچه که بر ایشان نازل شده بود را برای مردم تبیین کرد. در عصر نبی اکرم(ص) تنها ضابطه برای تفسیر قرآن کریم، همان شخص پیامبر(ص) و آنچه از وحی به ایشان داده شده است، می­باشد. در نتیجه سنت شریف، همان وحی غیر متلوّ است و سنت، توضیح دهنده و تفسیر کننده معانی قرآن کریم- در تمام آنچه که فهمش برای صحابه مشکل می­نمود- بوده است. (زغلول، 1425: 100)

 هرچند بحث از نزول وحی غیر قرآن، بر پیامبر اکرم(ص) را، علامه سید مرتضی عسکری در دوره معاصر، تحت عنوان «وحی بیانی»، خصوصاً در کتاب «القرآن الکریم و روایات المدرستین» مورد دقت و توسعه قرار داده است؛ اما این موضوع از دیرباز در آثار دانشمندان اسلامی، به چشم می­خورد. به عنوان نمونه، شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات و شیخ مفید در تصحیح الاعتقادات، مسائل السرویه و نیز اوائل المقالات به آن پرداخته­اند.

پس سنت هم مانند قرآن بر پیامبر (ص) وحی شده است و براساس آیه 19 سوره قیامت وحی بیانی نامیده می­شود. در اینجا لازم است که توضیحاتی در خصوص چیستی وحی بیانی ارائه گردد.

1. چیستی وحی بیانی

وحی عبارت است از القاء معنا به نفس به صورت پنهانی (طوسی، بی­تا: 9/421) در حقيقت، کتاب خداوند مشتمل دو نوع وحي است.

1- وحي قرآني: كه مطابق آن، الفاظ آيات با عنوان قرآن فرود آمده و مطابق آيات مصحف كنوني پيش روي ماست.

2- وحي بياني: كه جبرئيل آنها را بر پيامبر اکرم(ص) به عنوان تفسير و تبيين آيات فرود مي‌آورد. (جوادی آملی، 1384: 168)

وحي بياني همان چيزي است كه شيخ صدوق از آن به ''وحي الذی ليس بقرآن'' (ابن بابویه قمی، 1371: 84) ياد كرده است.

شيخ مفيد در معناي واژه وحي در کتاب تصحيح الاعتقادات الاماميه می­نویسد: « اصل وحي كلام مخفي است. پس به هر چيزي كه به قصد فهماندن مخاطب به ديگري به صورت پنهانی انتقال يابد وحي گفته مي‌شود. مانند این آيه كريمه (و ما به مادر موسي وحي كرديم كه: او را شير دِه....‌) (قصص/7) كه معناي آيه به اتفاق نظر مسلمين اين است كه وحي به صورت رؤيا در خواب يا سخنی شنيده شده‌ توسط مادر موسي (ع) و در خواب بوده است و در آيه ( و پروردگار تو به زنبور عسل وحي كرد...) (نحل/68) منظور اراده به صورت الهام پنهانی است. و در آيه (و در حقيقت، شيطان‌ها به دوستان خود وحي مي‌كنند) (أنعام/121) منظور این است که غير خودشان را وسوسه مي‌كنند. و كلمه اَوحي در آيه (فَخَرَجَ عَلى‏ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى‏ إِلَيْهِمْ ) (مريم/11) ذكريا به قوم خود اشاره‌اي به جز از طریق كلام فصيح نمود.» (العکبری البغدادی، 1414: 120)

بنابراين واژه «وحي» در قرآن فقط به معناي وحي كتب آسماني نيست، بلكه مطابق آیات قرآن کریم هرگونه اشاره پنهانی و نهانی به مخاطب، مثل موارد ذكر شده نیز وحي ناميده مي‌شود. حال که معننای وحی روشن شد، منظور از تنزیل و تأویل مطرح شده در روایات چیست؟

«منظور از محکم و متشابه، تنزیل و تأویل قرآن و غیره که مورد اشاره روایات است و در مصحف امام علی (ع) جمع آوری شده است، یعنی همه مفاهیم و مضامین و مدلول­های آیات قرآن دقیق و کامل به همراه الفاظ آیات مصحف کنونی در نزد امام وجود داشته است، یعنی اصول و کلیات و مطلقات شریعت در قرآن کریم آمده است و خداوند متعال به وسیله وحی بیانی پیامبرش را در جریان مسائل جزئی، مخصص­ها و تقییدها قرار داده است و رسول اکرم(ص) نیز آن اسرار را برای امیرمؤمنان(ع) تشریح کرد. به چنین اقدامی تأویل و تفسیر قرآن گفته می­شود؛ همان گونه که خود حضرت آن را نقل کرده است: «پروردگارم به من قلبی عاقل و زبانی پرسش کننده عنایت فرموده است.» (ابن شهرآشوب مازندرانی، 1374: 2/43)

در بسیاری از مواقع پیامبر اکرم(ص) خود شروع به سخن گفتن می­کرد و تفسیر و تأویل آیات را به امیرمؤمنان(ع) یاد می­داد و گاهی هم خود امام پرسش می­کرد. به همین خاطر حضرت علی (ع) فرمود: من همه اسرار آیات قرآن و شأن نزول و سبب نزول آیات را می­دانم. (ابن شهرآشوب، 1379: 1/322) (جوادی آملی، 1384: 170)

بنابراین وحی بیانی عبارت است از همان چیزی که در حاشیه مصحف امام علی(ع) به نام تفسیر و تأویل و شأن نزول آیات از آن یاد شده است. در نتیجه این افزوده­ها که شامل شرح و تفسیر آیات بوده و در حاشیه آن مصحف نوشته شده بود، در روایات تأویل نامیده می­شود.

آنچه یک مفسر از دلالت ظاهری آیات قرآن -به کمک روش صحیح- استنباط می­کند تفسیر قرآن است؛ اما «بیان آیات قرآن» چیزی نیست که از ظاهر الفاظ قرآن بوسیله مفسر فهمیده شود، بلکه بیان آیات قرآن از جنس وحی منزل بوده، در نتیجه تبیین آیات قرآن غیر از تفسیر آیات است. در تعابیر شیخ مفید تاوبل آیات قرآن نیز همان وحی بیانی است.

شیخ مفید در این خصوص سخنی نیکو دارد، ایشان در کتابش آورده است: «آن چیزی که در مصحف امام علی(ع) آمده بود، اعم از تفسیر و تأویل معانی آیات قرآن براساس حقیقت نزول است که در مصحف کنونی حذف گردیده، البته این تفسیر و تأویل­هایی که در مصحف حضرت موجود بود، به عنوان سخن خداوند به صورت معجزه قرآنی نبوده است، بلکه وحیی است غیر قرآنی. به همین علت تأویل قرآن را، قرآن می­نامیدند براساس این آیه قرآن (وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى‏ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْني‏ عِلْم) (طه/114) » (العکبری البغدادی، 1413: 93)

بنابراین تعریف وحی بیانی عبارت است از: «آنچه از جانب خداوند تنها بر پیامبر(ص) در زمان نزول قرآن، به منظور تبیین آیات، به معنای تفصیل مجملات، تخصیص عمومات، تقیید مطلقات و تعیین مصادیق وحی شده است.» (شریفی و هدایتی، 1396: 46) و آن حضرت به مردم آموخت و امیرمومنان (ع) در مصحف خویش در کنار وحی قرآنی جمع آوری کرد و طبق روایات موسوم به فساطیط، به عنوان میراث امامت از امامی به امام دیگر تا حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی) ارث رسید.

شيخ صدوق نیز در این خصوص آورده است: «اعتقاد ما شیعیان بر این است که آن قرآنی که خداوند متعال بر رسولش نازل کرد، همان مصحفی است که بین دو جلد گردآوری شده است و هم اکنون در دسترس همه مردم است... و هر کسی به ما شیعیان نسبت بدهد که قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم(ص) را بیشتر از این مقدار می­دانیم، حتماً بر ما دروغ بسته است. ایشان در ادامه به نکته دقیقی در توضیح روایتی از کتاب اصول کافی پیرامون شمار آیات قرآن، پرداخته است. وی چنین می­نویسد: آن چه به صورت غیر قرآنی بر پیامبر اکرم (ص) وحی شده را اگر به آیات مصحف کنونی اضافه کنیم، تعداد آیات قرآن هفده هزار آیه می­شود. ايشان منظور از این کلام خویش را چنین توضیح می­دهد: آنچه به صورت غيرقرآني وحي شده، اگر به قرآن افزوده شود، شمار آيات آن هفده هزار آيه خواهد شد... همان­گونه که امام علی (ع) مجموع آن را در مصحف خویش جمع آوری نموده و هنگامی که آن را بر مسلمانان عرضه کرد، چنین فرمود: این کتاب آفریدگار شماست مطابق آنچه بر پیامبر شما نازل شده و در آن حرفی اضافه و کم نشده است.» (ابن بابویه قمی، 1371: 106-110)

علامه عسكري نیز در این خصوص آورده است: «خداوند متعال معانی آیات را بر پیامبرش وحی کرد و رسول اکرم(ص) آن معانی را در قالب الفاظ در آورده که همان سنت رسول اکرم(ص) یعنی احادیث آن حضرت می باشد.»(عسکری، 1415: 1/259)

بنابر آنچه از علمای متقدم شیعه یعنی شیخ صدوق و شیخ مفید و اندیشمندان معاصر شیعه، همچون علامه عسکری به دست ما رسیده است، این نکته را از زوایای پنهان تاریخ قرآن روشن می­نماید که علاوه بر آیات قرآن کریم که بر رسول اکرم(ص) وحی شده و وحی قرآنی نامیده شده است و در واقع همان محتوای 114 سوره قرآن کریم در مصحف شریف کنونی و پیش روی ماست؛ تبیین و تفسیر و شرح آیات قرآنی نیز بر رسول اکرم(ص) وحی می­شد که به «وحیٌ لیس بقرآن» در بیانات شیخ صدوق و «وحی بیانی» در آثار علامه عسکری از آن یاد شده است.

1. شرح روایت در پرتو آیات قرآن

قرآن کریم اصول و کلیات دین مبین اسلام را مطرح کرده است؛ مسائلی همچون اعتقادی، اخلاقی، احکام عملی و حتی قصص انبیای الهی و سایر موضوعات، در آن ذکر شده است، در صورتی که قرار بر این بود که خداوند در قرآن کریم همه کلیات را به همراه جزئیات به صورت مفصل بیان نماید، حجم مطالب و تعداد آیات قرآن کریم چقدر می­شد؟ آیا در آن صورت حفظ و نگهداری قرآن و به خاطر سپاری آن و انتقال مفاهیم و آیات آن برای نسل­های بعد ممکن بود؟ بنابراین حکم خداوند بر آن تعلق گرفته که اصول و کلیات و نقشه راه اصلی برای هدایت بشریت را در یک کتاب بر پیامبر خویش نازل کند و تفصیل جزئیات را به عهده آن حضرت واگذارد. اما پیرامون این مسأله که آیا پیامبر اکرم(ص) جزئیات قوانین دین مبین اسلام را از اجتهاد و نظر شخصی خویش به مسلمانان عرضه کرده یا این­که همین جزئیات نیز در قالب وحی بر ایشان نازل شده است؟ گفتگوهای فراوانی صورت پذیرفته است. اکثر این گفتگوها ذیل آیه 44 سوره نحل و همچنین آیه 3 و 4 سوره نجم واقع شده است.

4-1.آیه 44 سوره نحل

پیامبر(ص) تنها عهده­دار ابلاغ قرآن نبود، بلکه وظیفه سنگین تبیین آن را نیز بر دوش داشته­اند، چنان­که خدای متعال می­فرماید: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» باید به این نکته نیز توجه داشت که بیانات پیامبر(ص) در تبیین علوم و معارف قرآن نیز برگرفته از وحی است. خداوند می­فرماید: « ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَه‏» (قیامت/19) رسول خدا(ص) نیز با اشاره به این دو وحی، یعنی «وحی قرآنی» و «وحی بیانی» فرمود: «اَلا اِنّی اُوتیتُ القُرآنَ وَ مِثلَهُ مَعَهُ» به طور قطع رسول خدا(ص) به این وظیفه­ای که حق تعالی بر عهده ایشان گذاشته بود همت گماشتند. (شاکر، 1393: 227-229)

خداوند به صراحت در آیه « وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ » (نحل/44) وظیفه تبیین قرآن را به پیامبر (ص) واگذار کرده است. در دلالت معنای آیه و این­که منظور از « الذِّكْرَ » و منظور از « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» چیست؟ آیا یک حقیقت هستند یا دو حقیقت؟ در میان مفسران اختلاف نظراتی وجود دارد، که در ادامه به توضیح آنها می­پردازیم.

نظر اول: منظور از « الذِّكْرَ » و « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » یک حقیقت است و هر دو قرآن هستند.

اما در نقد این نظر ابن عاشور در تفسیر خویش آورده است: عبارت « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » مقتضی این معناست که آنچه مای موصوله به آن اشاره دارد غیر از آن چیزی است که در « الذِّكْرَ » آمده است. و اگر چنین بود که هر دو آنها یکی باشند خداوند از عبارت « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » صرف نظر می­کرد و با ضمیر (ه) به آن اشاره می­کرد و عبارت را این­گونه می­آورد: « لتبيّنه: للناس‏‏». (ابن عاشور، 1420: 13/131)

نظر دوم: منظور از « الذِّكْرَ »، قرآن کریم است و منظور از «ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » سنت پیامبر(ص).

غالب مفسران معتقد به همین نظر هستند. (فیض کاشانی، 1415: 3/138؛ زمخشری، 1407: 2/608؛ راوندی، 1405: 1/63)

اگر « الذِّكْرَ » را قرآن بدانیم و « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » را وحی بیانی بدانیم، معنای آیه چنین می­شود که «ای پیامبر! ما بر تو قرآن را نازل کردیم که برای مردم وحی بیانی را تبیین کنی» همان­گونه که ملاحظه می­شود معنای صحیحی از آن فهمیده نمی­شود.

نظر سوم: منظور از « الذِّكْرَ » سنت است و منظور از « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » قرآن است.

میبدی « الذِّكْرَ » را سنت نازل شده بر پیامبر (ص) می­داند مانند آیه « وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى‏ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْني‏ عِلْما» (طه/114) یعنی قبل از آن که بوسیله سنت برای تو آن را بیان کند. (میبدی، 1371: 5/389) پس منظور از این «ذکر» قرآن نیست، بلکه همان وحی تبیینی است که پس از قرآن یعنی همان « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» نازل می­شده اما در قرآن نمی­آمده است، این وحی دوم نکته­های تکمیلی است برای تکمیل آنچه در قرآن آمده است.

نتیجه آن­که اگر « الذِّكْرَ » را وحی بیانی بدانیم و « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » را وحی قرآنی، معنای آیه چنین می­شود «ای پیامبر! بر تو وحی بیانی را نازل کردیم که برای مردم وحی قرآنی را تبیین کنی.»

در هر صورت « الذِّكْرَ » و « ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » دو حقیقت هستند که یکی اشاره به وحی قرآنی و دیگری به وحی غیر قرآنی اشاره دارد و هر دو بر پیامبر اکرم(ص) از طریق وحی داده شده است. از آن جایی که نمود وحی غیر قرآنی در کلام رسول اکرم(ص) تجلی و ظهور دارد پس سنت را وحی غیر قرآنی یا وحی بیانی می­نامند.

علامه طباطبایی علاوه بر آن­که ظواهر آیات قرآن را گویا می­دانست و به نقش عقل در تدبر در ظواهر آیات قرآن برای فهم مراد خداوند اذعان می­کرد؛ اما به نقش سنت در تبیین آیات قرآن چنین اشاره کرده است: «احکام شرعیه و قوانین عملی که قرآن کریم کلیات آن را بیان فرموده، تفاصیل و جزئیات آنها را به پیغمبر اکرم(ص) واگذار نموده است.» (طباطبایی، 1388: 32 ) ایشان در جای دیگر به صراحت بیشتری می­نویسد: «پیغمبر(ص) و ائمه اهل بیت(ع) عهده­دار بیان جزئیات قوانین و تفاصیل احکام شریعت – که از ظواهر قرآن به دست نمی­آید – بوده­اند.» (طباطبایی، 1388: 43) ایشان در ذیل آیه 238 سوره بقره به نقش انحصاری سنت در فهم مراد خداوند چنین اشاره می­کند: «از کلام خداوند متعال منظور از الصلوه الوسطی روشن نمی­شود و فقط تفسیرش در سنت است و آنچه از روایات در تعیین آن وارد شده.» (طباطبایی، 1390: 2/242) آیت الله جوادی آملی نیز به همین مطلب اشاره دارد: «رسول اکرم(ص) عهده­دار تبیین جزئیات و تفصیل کلیات شریعت و معلم الهی قرآن کریم است: « وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » به استناد حدیث متواتر ثقلین رسول اکرم(ص) همین سمت­ها را به امامان معصوم(ع) بعد از خویش واگذارده است. «... اّنِی تَارِکٌ فیِکُم الثقلَین ... کِتَابَ اللهِ وَ عِترَتِی اَهلُ بِیتِی لَن یَفتَرِقَا»، بنابراین تبیین و تشریح حدود قوانین و جزئیات معارف و احکام کلی قرآن کریم بر عهده حضرات معصومین(ع) است و کلام ایشان عمومات قرآنی را تخصیص و مطلقات آن را تقیید می­زند. در نتیجه به استناد قرآن برای اعتقاد به اصول اعتقادی و عمل به فروع احکام بدون مراجعه به کلام معصومین(ع) ارزشی ندارد؛ در حقیقت، کلام مجموع ثقلین سخن اسلام است، و نه سخن یکی از آن دو ثقل به تنهایی.» (جوادی آملی، 1384: 1/160)

4-2. آیه 4 سوره نجم

از خلال بررسی آیات 3 و4 سوره نجم نظرات مفسران و دانشمندان اسلامی در خصوص وحیانی بودن سنت و سیره رسول اکرم(ص) استنباط می­شود.

4-2-1. بررسی واژه ها

«وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى‏ \* إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى»‏ (النجم/3و4) (و از سر هوی سخن نمی‌گوید\* این سخن به جز وحیی که به وی وحی می‌شود، نیست.) پیش از بررسی دلالی آیه، نکاتی در خصوص واژگان آن عرضه می­گردد.

1. آیه 4 سورۀ نجم حصری دارد به صورت ترکیب إن نافیه و إلا استثنائیه. (إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى‏) که حکایت از منحصر بودن (ما يَنْطِقُ) در وحی دارد.
2. کلمه «یوحی» صفتی است برای «وحی» و فایده آمدن این وصف، نفی مجاز است؛ یعنی آن وحیی حقیقی بود نه صرف یک نامگذاری. (سمین، 1414: 1/204) و مفید امر مستمر تجدید شونده است. (قاسمی، 1418: 9/59-58)
3. در خصوص مرجع ضمیر «هو» دو قول وجود دارد، برخی بازگشت آن را به قرآن می­دانند (ر.ک: قمی، 1363: 2/334 ؛ بغوی، 1420: 4/301 ؛ طوسی، بی­تا: 9/421) ولی در آیات قبل ذکری از قرآن نشده است و برخی بازگشت آن را به (وَ ما يَنْطِقُ) می­دانند. (ر.ک: ابن شهر آشوب، 1369: 2/37-38؛ ابوالفتوح رازی، 1408: 10/112) که با ظاهر و سیاق تناسب بیشتری دارد. البته برخی هم مرجع «هو» را هر دو یعنی قرآن و «ما ینطق» می­دانند. (طبرسی، 1372: 9/261؛ طبرانی، 2008: 1/133)
4. بدیهی است که پیامبر اکرم(ص) بشری است که در میان امت و همانند ایشان زندگی می‌کرد و سخن وی علاوه بر ابلاغ قرآن، کلام بشری نیز بوده که به جز مواعظ و تفسیر و تبیین آیات چیزهای دیگری نیز شامل آن می‌شود. همه مواعظ و فرامین، ظاهر و باطن سخن نبوی، و همه کلام و کردار و تقریر آن حضرت مشمول (وَ ما يَنْطِقُ) است؛ در واقع همه اینها منطق رسول اکرم(ص) است چون منطق فقط سخن گفتن نیست. در نتیجه ( وَ ما يَنْطِقُ) ایشان چیزی جز وحی نیست.
5. براساس این آیه اگر سخنان پیامبر اکرم(ص) اجتهاد شخصی آن حضرت باشد باید آیه چنین می­شد (ما ینطق عن الهوی- ان هو الا بوحیٍ یوحی) یعنی «بوحیٍ» می­آمد نه «وحیً». بین این دو تفاوت وجود دارد. در آن صورت چنین معنا می­شد آنچه پیامبر می­گوید از روی هوی و هوس نیست بلکه سخنان ایشان مستند به وحی است هر چند می­تواند اجتهاد شخصی ایشان باشد! پس « إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى‏» روشن می­نماید که جنس کلام نبوی وحیانی است.

در تأیید این نظر محمد عزت دروزه می‌گوید: « این آیه مشتمل بر تمام آنچه که از پیامبر اکرم(ص) صادر شده از سخن یا عمل دینی و دنیوی و قرآنی و غیرقرآنی آن حضرت است.» (دروزة، 1383: 2/78) در تفسیر تیسیرالکریم الرحمن آمده است: «این آیه ( إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى) دلالت می‌کند که سنت رسول الله(ص) وحیی از خداوند بر ایشان است.» (سعدى، 1408: 1/987) تفسیر نمونه نیز این دیدگاه را تأیید می­کند: باید توجه داشت که آنچه در این آیه آمده تنها در مورد آیات قرآن نیست؛ بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر اکرم(ص) را نیز شامل می‌شود، که آن سنت هم بر طبق وحی الهی است. چون که خداوند در این آیه با صراحت می‌گوید: ایشان از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، هرچه که می‌گوید وحی است. (مكارم شيرازى، 1374: 22/481)

2-2-4. دلالت آیه 4 سوره نجم

پیرامون سخنان پیامبر اکرم(ص) سه دیدگاه وجود دارد که به بررسی آنها می­پردازیم:

دیدگاه اول: سخنان پیامبر(ص) مطلقاً نظر اجتهادی آن حضرت است.

عده­ای از دانشمندان اهل سنت، سخنان پیامبراکرم(ص) را اجتهاد حضرت می­دانند. (غزالی، بی­تا: 2/606؛ جصاص، 1414: 3/281-282) برخی از دلایل آنها عبارتند از: نزول آیه 43 توبه که معروف به آیه عفو است «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» و نیز آیه 68 انفال «لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظيمٌ» که در خصوص سرزنش پیامبراکرم(ص) به خاطر اسیران جنگ بدر است. (جصاص، 1414: 3/28) همچنین آیه 159 آل­عمران که به آیه مشورت معروف است. (شیخ بهایی، 1383: 410)

دیدگاه دوم: سخنان پیامبر(ص) مطلقا وحی از جانب خداست.

غالب علمای اسلامی معتقدند سنت رسول اکرم(ص) نیز بر آن حضرت وحی شده است. شیخ بهایی معتقد به اجماع نظر در این خصوص می­باشد. (شیخ بهایی، 1383: 410) از جمله دلایل این دیدگاه این روایت از رسول اکرم(ص): « کانَ جِبریل یَنزِلُ علَی رَسُولِ اللهِ(ص) بِالسّنَهِ کمَا یَنزِلُ عَلیهِ بِالقُرآنِ» می­باشد. همچنین این روایت که، رسول خدا(ص) فرموده­اند: « اَلا اِنّی اُوتیتُ القُرآنَ وَ مِثلَهُ مَعَهُ» بدانید که قرآن و همانند آن به همراه آن به من داده شده است، سنت نیز همچون قرآن بر آن حضرت وحی شده است، با این تفاوت که مانند قرآن تلاوت نمی­شود، و به همین سبب آن را وحی غیر متلو می­نامند. (قرضاوی، 1382: 372) علامه عسكري نیز این مطلب را چنین تبیین نموده: « خداوند معناي آيات را بر رسولش(ص) وحي كرد و پيامبر(ص) معناي آن را به صورت لفظ در مي‌آورد كه همان سنت رسول الله(ص) يعني حديث ‌ایشان است.» (عسکری، 1415: 1/259)

پروردگار متعال در سوره نحل وظیفه تفسیر و تبیین قرآن را بر عهده پیامبر اکرم(ص) می­گذارد. « وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و در سوره نجم به صراحت و قاطعیت می­فرماید: آن چه پیامبر(ص) در مورد دین می­گوید، مبتنی بر وحی بوده و هیچ نوع رأی و نظر شخصی در آن دخالت ندارد: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى‏ - إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى» (قنبری، 1387: 2/548)

دیدگاه سوم: عده­ای قائل به تفصیل شده­اند؛ یعنی نه مطلقاً سخنان رسول اکرم(ص) را اجتهادات ایشان می­دانند، و نه آن را به صورت مطلق وحی قلمداد می­کنند.

قاسمی در تفسیر خود ضمن پذیرش دیدگاه اجتهادی بودن سخنان رسول اکرم(ص) می­نویسد: روشن است که پیامبر(ص) در مسائل جنگی و ... بسیار اجتهاد می­کردند و آیه « وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى‏» بر منع اجتهاد مذکور دلالت نمی­کند؛ هر چند ضمیر «هو» به صورت مطلق به « ما يَنْطِقُ » برگردد. زیرا خداوند متعال اجتهاد را برای ایشان توجیه می­کند. اجتهاد و آنچه مستند به آن است تماماً وحی است. (قاسمی، 1418: 9/58-59)

اما آیت الله جوادی آملی در خصوص مصونیت پیامبر(ص) در سنت و سیره خود می­نویسد: آیه « **وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى**» اختصاص به لفظ و لسان ندارد؛ بلکه مصونیت داشتن منطق، رفتار، سنت و سیره پیامبر اکرم(ص) را نیز می­رساند. به فرض هم اگر از این آیه نتوانیم این معنای وسیع و فراگیر را استنباط کنیم. از آیه « قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى‏ إِلَيّ‏» (انعام/50) و سایر آیاتی که می­گوید: پیغمبر اکرم(ص) به جز از وحی پیروی نمی­کند، می­توان به خوبی استظهار کرد که سیره رسول اکرم(ص)، چه در گفتار و رفتار و چه در املا، که کتاب تسبیبی است، هیچ گاه بدون اذن وحی نیست.» (جوادی آملی، 1388: 8/33)

پس دایره شمول ( وَ ما يَنْطِقُ) منطق رسول الله(ص) است یعنی تمام آن چیزی است که از پیامبر اکرم(ص) صادر شده است. روشن است که رسول اکرم(ص) علاوه بر قرآن، چیزهایی نیز از غیر قرآن بر زبان جاری می­کرد که این کلام غیر قرآن نیز جز وحیی از جانب خداوند نبود.

در نتیجه سخنان پیامبر اکرم(ص) مطلقاً اجتهادات شخصی آن حضرت نبوده و از سر هوی و هوس نیست و مشمول (وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى) است؛ و نیز بدیهی است که از رسول اکرم(ص) جز انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات چیز دیگری صادر نشده است. اما از طرفی حضرت به دستور الهی با صحابه خود در امور اجتماعی، سیاسی، جنگی و غیره مشورت می­کرد (آل عمران/159) و گاهی نیز می­فرمود من هم بشری مانند شما هستم (فرقان/7) و نمى‌دانم با من و شما چه خواهد شد؛ من تنها از آنچه بر من وحى مى‌شود پيروى مى‌كنم (احقاف/9) بنابراین باید دانست که همه این سخنان و رفتارهای حضرت، اموری جزئی است که در ذیل اصول و کلیات وحی می­گنجد (إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى) و خارج از دایره وحی نیست.

روشن شد که کلیات شریعت اسلام مبتنی بر وحی بوده و در آیات قرآن متجلّی است، جزئیات و تفاصیل شریعت نیز مبتنی بر وحی بوده و در سنت رسول اکرم(ص) تجلی کرده است. به تعبیری همان "وحی الذی لیس بقرآن" در کتاب الاعتقادات شیخ صدوق ( ابن بابویه قمی، 1371: 84)، یا به عبارتی "وحی بالسنه" در کلمات رشیدالدین میبدی (ميبدى، 1371: 3/512)، یا «وحی بیانی قرآن» به تعبیر علامه عسکری (عسکری، 1415: 3/230) که در آثارشان ذکر شده است.

نتیجه

نتایج پژوهش عبارت است از این که سخنان رسول اکرم(ص) اجتهاد شخصی آن حضرت نبود. همچنین از قرائن درون متنی روشن شد، این­که روایت مذکور سخن تابعی باشد، بیشتر تقویت می­شود. اما اين نكته مهم از زوایای تاريخ و آیات قرآن به دست مي‌آيد كه، علاوه بر وحي آيات الهي بر پيامبراكرم(ص) كه به وحي قرآني معروف است و همان چيزي است كه در 114 سوره قرآن در مصحف كنوني پيش روي ماست؛ تبیین و تفسير آيات قرآني نيز بر پيامبر(ص) وحي مي‌شد كه به «وحيٌ ليس بقرآن» در كلام شيخ صدوق و با تعبیر «وحي بياني» در كلام علامه عسكري ديده مي‌شود. روایت « کانَ جِبریل یَنزِلُ علَی رَسُولِ اللهِ(ص) بِالسّنَهِ کمَا یَنزِلُ عَلیهِ بِالقُرآنِ، وَ یُعلِّمَهُ اِیّاهَا کمَا یُعَلّمَهُ القُرآنَ» به همان وحی بیانی اشاره دارد و طبق آنچه از شیخ مفید نقل شد، ایشان اضافات مصحف حضرت را که در روایات به تأویل از آنها یاد شده است از جنس وحی می­داند؛ یعنی همان وحی بیانی است. شواهد قرآنی از جمله آیات 3 و 4 سوره نجم و آیه 44 سوره نحل و شواهد روایی مانند روایت مذکور و همچنین روایت « اَلا اِنّی اُوتیتُ القُرآنَ وَ مِثلَهُ مَعَهُ » در این رابطه مورد بررسی قرار گرفته­اند.

فهرست منابع و مآخذ

1. قرآن کریم.
2. آلوسی، محمود بن عبدالله، 1415 ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، 1415 ق.
3. ابن بابویه قمی، محمد بن علی، الاعتقادات الامامیه، تحقیق: سید محمدعلی حسنی، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید، 1371 ش.
4. ابن بطه، عبیدالله بن محمد بن محمد، الانابه الکبری، چاپ دوم، ریاض: دار لرایه للنشر و التوزیع، 1415 ق.
5. ابن حنبل، احمد، مسند احمد بن حنبل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1412 ق.
6. ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، قم: انتشارات علامه، 1379 ش.
7. ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، قم: بیدار، 1369 ش.
8. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت: موسسه التاریخ العربی، 1420 ق.
9. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1403 ق.
10. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد مقدس: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، 1408 ق.
11. ایوب، حسن، الحدیث فی علوم القرآن و الحدیث، اسکندریه: دارالسلام، 1412 ق.
12. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1420 ق.
13. بهائی، محمد بن حسین، زبده الاصول، قم: شریعت، 1383 ش.
14. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت: دارالفکر، 1403 ق.
15. جصاص الحنفی، احمد بن علی ابوبکر الرازی، الفصول فی الاصول، چاپ دوم، کویت: وزارت الاوقاف الکویتیه، 1414 ق.
16. جوادی آملی، عبدالله، نزاهت قرآن از تحریف، تحقیق: علی نصیری، چاپ دوم، قم: مرکز نشر اسرا، 1384 ش.
17. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم (ص))، قم: مرکز نشر اسرا، 1388 ش.
18. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، چاپ پنجم، قم: مرکز نشر اسرا، 1384 ش.
19. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، مسند الدارمی، محقق:حسین سلیم دارانی، ریاض: دارالمغنی، 1421 ق.
20. دروزه، محمد عزت، التفسیر الحدیث، قاهره: دار احیاء الکتب العربی، 1383 ش.
21. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دارالمعرفه للطباعه و النشر، 1382 ش.
22. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله، فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1405 ق.
23. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتاب، 1407 ق.
24. زغلول، محمد حمد، التفسیر بالرأی، چاپ دوم، دمشق: مکتبه فارابی، 1425 ق.
25. سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث، المراسیل، بیروت: موسسه الرساله، 1408 ق.
26. -------- سنن ابی داود، بیروت: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، 1410 ق.
27. سعدی، عبدالرحمن، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان، چاپ دوم بیروت: مکتبه النهضه العربیه، 1408 ق.
28. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دارالکتب العربی، 1421 ق.
29. -------- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، 1404 ق.
30. سمین، احمد بن یوسف، الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، 1414 ق.
31. شاکر، محمد کاظم، مبانی و روشهای تفسیری، چاپ سوم، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، 1393ش.
32. شریفی، محمد؛ هدایتی، فاطمه، «تأملی بر رابطه بین وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی»، مجله حدیث و اندیشه، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان 1396.
33. صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی­تا.
34. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، 1390 ق.
35. -------- قرآن در اسلام، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب، 1388 ش.
36. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، اربد: دارالکتب الثقافی، 2008 م.
37. --------، المعجم الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415 ق.
38. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران: ناصر خسرو، 1372 ش.
39. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء العربی، بی­تا.
40. عسقلانی، علی بن احمد بن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، عربستان: المکتبه السلفیه، بی­تا.
41. عسکری، سید مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، بیروت: شرکه التوحید للنشر، 1415 ق.
42. العکبری البغدادی، تصحیح الاعتقادات الامامیه، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید، 1414 ق.
43. ---------، اوائل المقالات، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، 1413 ق.
44. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، المستصفی من علم الاصول، بیروت: دارالارقم بن ابی الارقم، بی­تا.
45. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر، 1415 ق.
46. قاری، نورالدین ملا علی بن محمد، مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، بیروت: دارالفکر، 1422 ق.
47. قاسمی، جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، 1418 ق.
48. قرضاوی، یوسف، قرآن منشور زندگی، ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، تهران: نشر احسان، 1382 ش.
49. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، چاپ سوم، قم: دار الکتاب، 1363 ش.
50. قنبری، محمد، شناخت نامه کلینی و الکافی، قم: دارالحدیث، 1387 ش.
51. اللالکائی، ابوالقاسم هبه الله بن الحسن، شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه، سعودیه: دار طیبه، 1423 ق.
52. مبارکفوری، محمد بن عبدالرحمن، تحفه الاحوذی، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1410 ق.
53. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1404 ق.
54. مروزی، ابوعبدالله محمد بن نصر بن الحجاج، السنه، بیروت: موسسه الکتب الثقافیه، 1408 ق.
55. معارف، مجید، جوامع حدیثی اهل سنت، تهران: انتشارات سمت، 1383 ش.
56. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ دهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1371 ش.
57. میبدی، احمد بن محمد، کشف الاسرار و عده الابرار، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، 1371 ش.